

چالش‌های ورود گردشگران به کشورهای اسلامی

سید حسن حسینی حسین آباد^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۲۹

دکتر محمد حسین گلی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۸

دکتر محمد حسین بیاتی^۳

چکیده:

مسجد، مکان عبادت، ارشاد و هدایت، تبلیغ و ترویج دین است. انجام هر کاری که با این شأن و مقام ناسازگاری داشته باشد، در مسجد جایز نیست، حتی برای مسلمان چه رسد به غیرمسلمان. بنابراین، ورود غیرمسلمان به مسجد، در درجه اول باید انگیزه شرع پسند داشته باشد، و یا دست کم انگیزه‌های عقلایی. پس باید ورود به مسجد هدف دار باشد و هدف هم شرع پسند و عقلایی باشد با این همه، حفظ شوون مسجد نیز لازم است. به این معنی که از نظر پوشش و چگونگی رفت و آمد و نگهداشت ادب و احترام، رفتارها باید به گونه‌ای باشد که بی احترامی به مسجد و هتک حرمت آن نشود که در این صورت، بی گمان جایز نخواهد بود. در مورد زنانی که به عنوان گردشگر به کشورهای اسلامی وارد می شوند باید گفت که آنها نیز ملزم به رعایت حقوق و قوانین کشورها می باشند و حکومت اسلامی می تواند بنا بر شرایط و مقتضیات مکان و زمان و در نظر گرفتن مصالح بی حجابی جرم محسوب کرده و تعزیر را برای کافران اعم از ذمی یا گردشگر اعمال نمایند.

کلید واژه: چالش، گردشگری، جهانگردی، کشورهای اسلامی، توریسم.

^۱ دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق، دانشگاه عدالت تهران. fhh4840@gmail.com

^۲ استاد، گروه فقه و مبانی حقوق، دانشگاه غیرانتفاعی عدالت، تهران، ایران. mhgolishirdar1964@gmail.com

^۳ استادیار، گروه الهیات گرایش فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. faghahat@gmail.com

در زمینه ی چالش های فقهی حضور گردشگران غیرمسلمان در کشورهای اسلامی مباحث فراوانی قابل طرح است. قبل از پرداختن به بحث در مورد حضور گردشگران غیرمسلمان در کشور اسلامی و رفت و آمد آن ها در محدوده ی کشور اسلامی و چالشهای آن لازم است ابتدا این مساله مورد بررسی قرار گیرد که اصل اولیه در مورد ورود غیر مسلمانان به کشور اسلامی چیست؟

در زمان حاضر و با توجه به قراردادهای بین المللی که افراد غیرمسلمان که در کشورهای اسلامی ساکن می شوند، به عنوان کافر ذمی محسوب می گردند و در صورتی که در سایر کشورها سکونت کنند تحت عناوین معاهد و مستامن قرار می گیرند، بنابراین در زمان ما اساسا کافر حربی به معنای فقهی کمتر مصداق خارجی پیدا می کند و در صورتی که غیرمسلمانانی به جنگ و نبرد علیه حکومت اسلامی اقدام کنند و امنیت آن ها را مورد حمله قرار دهند، تحت عنوان کافر حربی و احکام آن قرار می گیرند و هیچ گونه معنی برای ورود آن ها به کشور اسلامی و اقامت کردن در آن وجود ندارد.

علاوه بر اینکه آیات مختلفی از قرآن موبد همین نظر است که ورود غیر مسلمان به کشورهای اسلامی بدون اشکال است از جمله: سوره ی بقره که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (بقره، آیه ۲۰۸)

در این آیه خداوند دعوت به زندگی مسالمت آمیز و صلح محور می کند.

همچنین در سوره ممتحنه، آیه ۸،

خداوند سفارش به نیکی به اشخاص غیر متجاوز و تشویق به پناه دادن به مشرکین می کند.

اما اگر این گونه افراد قصد ضرر و آسیب وارد کردن به حکومت اسلامی و اقدام علیه آن کنند، در این صورت ورود آنها به کشورهای اسلامی جایز نیست. در این زمینه صاحب جواهر ادعای اجماع نموده و می گوید: «در مورد جواز و مشروعیت ورود افراد غیر مسلمان به کشورهای اسلامی بین فقهای اسلامی اختلافی وجود ندارد... بلکه بر هر دو موردش اجماع وجود دارد. (نجفی، بی تا، ج ۲۱، ص ۹۲)

با توجه به این مطالب واضح است که برای گردش غیرمسلمان در محدوده ی کشورهای اسلامی مانعی وجود ندارد و آن ها می توانند آزادانه به سیر و سیاحت در کشورهای اسلامی به شرط رعایت قواعد پیردازند؛ از جمله این قواعد، قاعده «نفی تسلط کفار بر مسلمین» است که به قاعده «نفی سبیل» شهرت دارد. دین اسلام همانگونه که مسلمانان را از تجاوز و تعدی به دیگران منع می کند هر گونه رابطه، تجارت و معامله و ارتباطی که موجب تسلط کافران بر مسلمانان گردد را حرام می داند.

اما در هر حال ورود این گونه افراد به کشورهای اسلامی ممکن است منجر به بروز مشکلات و چالشهایی گردد که در این تحقیق به برخی از آنها می پردازیم:

۱- ورود غیر مسلمانان به مساجد

مشهور فقهای شیعه ورود غیر مسلمانان را به مسجد الحرام و سایر مساجد ممنوع دانسته اند، البته فقها در کتب خود به طور مجزا به این بحث پرداخته اند که ما نیز در دو مورد بررسی می کنیم.

۱-۲ ورود کافران به مسجد الحرام

برای منع ورود کافران به مسجد الحرام دلایلی مطرح شده که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

دلیل اول: قرآن

مهم ترین دلیلی که فقهای شیعه و سنی بر منع ورود کافران به مسجد الحرام بیان کرده اند، این آیه شریفه است: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ...»

بدون شک آیه شریفه در مورد مشرکانی نازل شده است که در هنگام حج، برای انجام مناسک خود به مسجد الحرام می آمدند و ضمن انجام مراسم به کار تجارت و بازرگانی نیز می پرداختند، تا در ماه ذی الحجه سال نهم هجرت، حضرت علی (ع) از سوی پیامبر (ص) مأموریت پیدا می کند با ابلاغ این دستور خداوند، کفار را از آمدن به مسجد الحرام و مکه منع کند.

بنابراین، مخاطبان اصلی آیه کریمه مشرکان و بت پرستانی هستند که برای انجام مراسم حج، هر سال به مکه می آمدند. و سرایت دادن حکم منع ورود به مسجد الحرام به سایر کافران؛ چه آنهایی که از دین برگشتند و چه اهل کتاب نیاز به دلیل دارد. هر چند مورد مخصص نیست، ولی این بدان معنی نیست که گسترش و الغای خصوصیت نیاز به دلیل ندارد، به خصوص در خود آیه که شواهدی به مختص بودن حکم نیز وجود دارد.

البته برای سرایت دادن حکم از مشرکان به دیگر کفار از دو راه می توان استفاده کرد: گسترش در موضوع حکم و یا در علت حکم.

گسترش در موضوع شرک؛ به این معنی که شرک اختصاص به بت پرستان و کسانی که برای خداوند در الوهیت شریک قرار می دهند، ندارد، بلکه اهل کتاب را نیز در بر می گیرد.

بسیاری از فقهای امامیه بر این عقیده اند، هم آنان که در بحث نجاست اهل کتاب به این آیه تمسک کرده اند و هم کسانی که در بحث احکام اهل ذمه برای منع ورود اهل کتاب به مسجد الحرام به این آیه استدلال می کنند، همه قبول

کرده اند که اهل کتاب مشرک هستند و در این برخی به صراحت گفته اند: «ولادخول مشرک فیه ذمیا کان او غیره» و «لایجوز لمشرک ذمی او حربی دخوله اجماعاً»

در این عبارت اهل کتاب فرد مسلّم و حتمی مشرک، به شمار آمده است.

تعدادی از فقها، نیز در مقام استدلال دلیل اقامه کرده اند که چرا اهل کتاب جزء مشرکان هستند.

از جمله صاحب جواهر که برای اثبات مشرک بودن اهل کتاب به آیاتی از قرآن تمسک کرده است: شرک، یهودی و مسیحی را شامل می شود، به دلیل این قول خداوند: (یهود می گوید: عزیز پسر خداست و مسیحی می گوید: مسیح فرزند خداست) تا آنجا که می فرماید: (خداوند از آنچه به او شرک می ورزند مبرا است.) و نیز خطاب خداوند به عیسی: آیا تو گفته ای من و مادرم را دو معبود بگیری (و این سخن مسیحیان که می گویند: (او سوّمین سه تاست) (نجفی، بی تا، ج ۲۱، ص ۲۸۷)

بنابراین طبق اینگونه تفسیر از شرک، آیه شریفه مشرکان را از ورود به مسجدالحرام منع می کند و مشرک، هم شامل بت پرست می شود و هم اهل کتاب.

در مقابل برخی از فقها در این که اهل کتاب مشرک باشند، شک و تردید کرده اند.

از جمله محقق اردبیلی در بحث دلالت آیه شریفه بر نجس بودن اهل کتاب می نویسد: «دلالت این آیه بر این که همه کافران نجس هستند، متوقف است بر ثابت کردن این که تمامی آنان مشرکند و چنین سخنی بدون اشکال نیست» (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۳۱۹).

مرحوم خوانساری در جامع المدارک می نویسد:

در استدلال به این آیه مناقشه شده است به این که مشرک حقیقی بر همه اقسام کافران صدق نمی کند. (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۲۰۱)

مرحوم امام خمینی (ره) واضح تر مطلب را بیان می کند؛ ایشان می فرماید: «در هر صورت ممکن نیست، ثابت کنیم همه گروه های کافران مشرکند، و صرف گفتن این که عزیز فرزند خداست سبب شرک نمی شود (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۲۹۸)

آنچه در این بحث برای ما فهم آن مهم است، این است که آیا (مشرکین) که در آیه قرآن به کار رفته است، نظر به فرقه و گروه خاصی دارد یا هر کسی را که به گونه ای بتوان مشرک گفت، در بر می گیرد؟

برخی بر این عقیده اند که مشرکان در اصطلاح قرآن کریم، گروه بت پرستان هستند که برای خداوند در الوهیت شریک قرار می دهند.

شاهد آن، موارد بسیاری است که خداوند (مشرکین) را در ردیف دیگر کافران بیان کرده و آنان را از دیگران جدا ساخته است، از جمله:

«لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ...» (سوره بینه، آیه ۱)

سید محمد موسوی عاملی در مدارک، بر همین نکته تأکید دارد:

« چیزی که از معنای شرک به ذهن متبادر می گردد، این است که کسی خدایی را با خداوند متعال باور دارد...»

موسوی عاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۲۶۶)

آنچه ابتدا از واژه شرک در کاربردهای شریعت به ذهن خطور می کند، غیر از اهل کتاب است، شاهد بر این، عطف مشرکان بر اهل کتاب در بسیاری از آیات قرآن است. و این منافاتی ندارد با این که آنان چیزی را باورداشته باشند که سبب شرک باشد؛ زیرا غرض نفی شرک از آنها نیست، بلکه عدم تبادر از اطلاق لفظ مشرک است.

بنابراین، نمی توان با توسعه در معنای شرک، سایر کافران را مصداق آیه شریفه دانست و مقصود از مشرکان در «انما المشرکون نجس...» گروه بت پرستانی هستند که همواره در قرآن کریم، در کنار اهل کتاب از آنان نام برده می شود.

علاوه بر این، به فرض آن که کسی توسعه در معنای شرک را بپذیرد، باز آیه شامل همه کافران نخواهد شد؛ زیرا از خدا برگشتگان و مادی گرایان و زنادقه، بدون تردید از مشرکان نیستند، مگر از باب اولویت به این صورت؛ وقتی کسانی که به خدایی اعتقاد دارند، هر چند با شریک، نمی توانند وارد مسجدالحرام شوند، آنانی که به هیچ خدایی اعتقاد ندارند، به طریق اولی نمی توانند وارد مسجدالحرام شوند.

دومین دلیلی که برای توسعه دادن حکم منع ورود به مسجدالحرام از مشرکان به دیگر کافران وجود دارد، توجه به علتی است که در آیه شریفه برای حکم بیان شده است.

یعنی نجس بودن؛ بنابراین، هر انسانی که همانند مشرک نجس و ناپاک باشد، نباید وارد مسجدالحرام شود، مشرک باشد یا غیر مشرک.

و چون دیگر کافران نیز، مانند مشرکان، ناپاکند، در نتیجه نمی توانند به مسجدالحرام وارد شوند.

مرحوم آقا ضیاء در منع ورود همه کفار به مسجد الحرام و دیگر مساجد، چنین استدلال می کند: «جایز نیست کافر ذمی داخل مساجد شود، چه رسد به دیگر فرقه های کافر، به خاطر ظهور متفرع سازی وارد شدن به مسجدالحرام بر

نجاست مشرکان که این در ذمیان نیز وجود دارد؛ علاوه بر آن، واژه شرک نیز، آنان را در برمی‌گیرد، به خاطر این سخن آنان که عزیر یا مسیح فرزند خدا هستند. (عراقی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۳۷۵)

بنابراین استدلال به آیه متوقف بر پذیرش دونکته است: واژه (نجس) در آیه کریمه، به معنای ناپاکی اصطلاحی باشد و همه کافران از نظر شرع ناپاک باشند.

در حالی که هر دو جای بحث و بررسی دارد؛

اول اینکه واژه (نجس) در لغت به معنای پلیدی است و در شرع، به معنای چیزی است که باید از آن دوری گزید. در این که کلمه (نجس) در آیه شریفه، به کدام یک از دو معنی آمده است، میان فقها و نیز مفسران اختلاف نظر وجود دارد.

برخی بر این باورند که (نجس) در آیه شریفه، به همان معنای لغوی به کار رفته است:

آقا رضا همدانی می‌نویسد:

مانعی نیست از این که مقصود از نجس در آیه پلیدی درونی و پلیدی معنوی باشد که نتیجه شرک است. (همان) و اگر نگوییم واژه (نجس) در آیه تنها در همان معنای لغوی به کار رفته است، دست کم دو احتمال وجود دارد: معنی اصطلاحی و معنی لغوی و اراده هر یک از دو معنی، نیاز به نشانه دارد.

همین مشترک بودن در دو معنی و نبود نشانه بر تعیین یکی، بسیاری از فقها را بر آن داشته تا از استدلال به این آیه برای نجس بودن کافران در بحث نجاست کفار صرف نظر کنند؛ بلکه بالاتر، شماری مدعی آن شده‌اند که در خود آیه، نشانه‌ای بر تعیین معنی لغوی وجود دارد.

آیه الله خوئی می‌فرماید:

«... گویا (نجس)، در آیه مبارکه، به معنای لغوی است که همان پلیدی باشد... و همین معنی، مناسب با حکم منع نزدیک شدن به مسجد الحرام است؛ چرا که نجس، به معنای اصطلاحی، بازدارنده از ورود به مسجد الحرام نیست، زمانی که هتک آن نباشد...» (خویی، ۱۴۱۸ق، ص ۴۴)

دیگر آنکه بر فرض که پذیرفته شود واژه (نجس) در آیه شریفه، همان معنی شرعی اصطلاحی باشد، اما مگر همه کافران نجسند؟ دست کم نسبت به نجاست اهل کتاب، همواره بین فقها بحث بوده است.

هر چند مشهور از فقهای شیعه بر آنند که اهل کتاب نجسند، ولی بسیاری از فقیهان عقیده به پاکی آنان دارند.

در هر صورت، بنابر دیدگاه کسانی که اهل کتاب را پاک می‌دانند، این آیه دلیل منع ورود آنان به مسجد الحرام نخواهد بود.

شیخ محمد جواد مغنیه که از معتقدان به پاکی اهل کتاب است، در ذیل آیه شریفه می‌نویسد: «اطلاق آیه شریفه که می‌گوید: نجس نباید وارد مسجدالحرام شود، هر نجسی را در بر می‌گیرد، انسان باشد یا حیوان و یا غیر این‌ها.» آن‌گاه می‌نویسد:

«مقصود ما از انسان نجس، منکر خداوند و بت پرست است، ولی اهل کتاب، پاکی آنان را پیش از این ثابت کردیم. از ظاهر این سخن بر می‌آید که اهل کتاب، می‌توانند وارد به مسجد الحرام و هر مسجدی شوند.» (مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۴، ص ۲۸)

بنابراین، استدلال به این آیه برای گستردن حکم منع ورود به مسجد الحرام، از مشرکان به دیگر کافران، کامل نیست است و نیاز به دقت و تأمل بیش تری دارد.

اجماع:

دلیل بعدی که بر توسعه حکم آورده شده، اجماع است. صاحب جواهر آن را به عنوان نخستین دلیل آورده است: «جایز نیست کافران وارد مسجدالحرام شوند، به دلیل اجماع به دست آمده، و فراوان حکایت شده از مسلمانان. علاوه بر آن سخن خداوند: (مشرکان نجسند...)» (نجفی، بی تا، ج ۲۱، ص ۲۷۸)

با توجه به فرموده صاحب جواهر، شاید بتوان گفت: اجماع مهم ترین دلیل، بلکه تنها دلیل بر گستردن ناروایی ورود به مسجدالحرام از مشرکان به دیگر کافران است، هر چند این دلیل نیز خالی از اشکال نیست.

زیرا با وجود مخالفی همچون ابوحنیفه و پیروان وی، نمی‌توان گفت اجماع مسلمانان. همچنین احتمال این که مدرک این اجماع، همین آیه شریفه باشد، هست.

بنابراین، اجماع مدرکی است و چنین اجماعی کاشف از دیدگاه معصوم (ع) نیست و اعتباری ندارد. ولی درعین حال، با توجه به موقعیت ویژه مسجدالحرام در میان دیگر اماکن مقدسه بخاطر داشتن احکام فراوان مخصوص به خود، نمی‌توان به سادگی از کنار اتفاق نظرها گذشت.

بنابراین، برای منع کافران از ورود به مسجدالحرام، می‌توان اجماع مسلمانان و دست کم شیعیان را دلیل دانست.

۲- ورود غیرمسلمانان به دیگر مساجد

این قسم، به جهت آن‌که بیش تر مورد ابتلاست، جای بررسی بیشتری را می‌طلبد.

برای منع ورود کافران به مساجد، دلیل‌هایی از قرآن و حدیث و اجماع و... آورده‌اند که اکنون آن‌ها را نیز مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۱-۲ قرآن

فقها تمسک به همان آیه شریفه (انما المشركون نجس...) کرده‌اند.

شیخ طوسی، نجس بودن کافران را از آیه شریفه استفاده می‌کند و آن را صغری برای یک کبرای کلی قرار می‌دهد: دلیل ما این قول خداوند است: «انما المشركون نجس...» که حکم شده به نجس بودن کافران و اگر ناپاکی آنان ثابت شود، جایز نیست بر هیچ مسجدی وارد شوند، چون اختلافی نیست که مسجد باید از ناپاکی‌ها به دور باشد. و اما کبری سخن ایشان که می‌گوید مساجد باید از ناپاکی‌ها به دور نگه داشته شوند، مقصود چیست؟ اگر مقصود این است که مسجد را نباید نجس کرد، سخنی است بجا و درست، ولی ورود کافر به مسجد، اگر نجس هم باشد، سبب نجس کردن مسجد نمی‌شود، اگر سرایتی در کار نباشد.

و اگر مقصود آن است که حتی چیز نجس هم نباید وارد مسجد شود، درست نیست؛ زیرا دست کم، مشهور فقهاء برآنند که ورود چیز نجس به مسجد، در صورتی که نجاست، سرایت‌کننده نباشد که سبب نجس شدن مسجد شود، جایز است.

صاحب حدائق می‌نویسد: حتی نسبت به بردن نجاست سرایت‌کننده به مسجد، غیر از اجماع دلیلی نداریم؛ زیرا روایت (جنبوا مساجدکم النجاسة) از نظر سند، ضعیف است. البته اگر سبب هتک مسجد باشد، جایز نخواهد بود، ولی هتک مسجد، موضوع دیگری است.

نحوه دیگر از استدلال به آیه شریفه، الغای خصوصیت از مسجد الحرام است به این معنی، که آنچه مشرکان را از ورود به مسجد الحرام منع می‌دارد، مسجد بودن آن است.

جایگاه والا و بالای خانه خداست که مشرک نمی‌تواند در آن وارد شود. این نقطه مشترکی است میان مسجد الحرام و دیگر مساجد که کفار نمی‌توانند وارد مسجد شوند.

شیخ محمد حسن نجفی می‌نویسد:

«... علاوه بر این، از تفریع در آیه می‌توان نقطه اشتراکی را بین مسجد الحرام و دیگر مساجد استفاده کرد، بویژه

مسجد النبی چرا که بزرگداشت همه مساجد ضروری است» (همان)

بزرگداشت مساجد، نقطه اشتراکی است که کافران را از ورود به مساجد باز می‌دارد.

علامه نیز، بر همین نکته تکیه کرده است: در مسجد بودن بین مسجدالحرام و دیگر مساجد، فرقی نیست و باید در حکم منع نیز یکسان باشند (العاملی، ج ۱، ۱۴۰۹ ق، ص ۴۴۵)

خلاصه سخن فقها این است که: جایگاه والا و محترم بودن مسجد، ملاک حکم منع ورود است و این ملاک، در همه مساجد، به گونه یکسان وجود دارد.

این استدلال نیز به اثبات دو نکته بستگی دارد:

۱. برای مسجد الحرام ویژگی دیگری غیر از عنوان مسجد بودن که دخالت در حکم ناروایی ورود داشته باشد نیست و تنها معیار این حکم، مسجد بودن آن است.

۲. ورود کافران به مساجد، به هر انگیزه‌ای که باشد، برخلاف حفظ حرمت مساجد و قداست شکنی است.

نقد: این که گفته شود در حکم ناروایی ورود، مسجدالحرام هیچ خصوصیتی ندارد، ادعایی بیش نیست.

احتمال ویژگی، کافی است برای یکسان ندانستن حکم؛ زیرا اصل، حرام نبودن ورود است.

علاوه بر این که شواهد فراوان وجود دارد بر ویژگی‌هایی برای مسجدالحرام که هر کدام از آن‌ها کافی است بر اختصاص حکم به مسجد الحرام از جمله:

الف. با توجه به ظاهر آیه و شأن نزول آن، مشرکان نسبت به مسجدالحرام توجه خاصی داشته‌اند.

آنها، همه ساله روزهای حج، برای انجام مراسم بت پرستی و اعمال حج غیر توحیدی، به مسجدالحرام می‌آمدند و در کنار مرکز توحید، اعمال مشرکانه انجام می‌داده‌اند: «ما کان صلاتهم بالبیت الا مکاء و تصدیة» (سوره انفال، آیه ۳۵)

نماز آنان در کنار خانه کعبه، فقط صوت کشیدن و کف زدن بود نه چیز دیگری. بنابراین، خداوند اگر آنها را از ورود به مسجدالحرام منع کرد، برای جلوگیری از انجام اعمال مشرکانه آنان بوده است.

آیا می‌توان این را مقایسه کرد با آن مسجدی که اگر کافری در آن پای می‌گذارد، برای شنیدن کلام خداست و سخنان مبلغان دین و یا دیدن آثار باستانی و جلوه‌های تمدن اسلامی؟

ب. در فقه برای مسجدالحرام احکام ویژه‌ای از مستحب‌ها، حرام‌ها و مکروه‌ها بیان شده است که در دیگر مساجد جاری نیست.

بنابراین، احتمال این که این حکم نیز از ویژگی‌های مسجدالحرام باشد، احتمالی است عقلایی و چنین احتمالی برای یکسان ندانستن حکم کافی است.

ج. بسیاری از علما بر این باورند که مقصود از مسجدالحرام در آیه شریفه، حرم است.

در قرآن کریم مورد دیگری نیز وجود دارد که مسجدالحرام گفته شده، ولی مقصود حرم است: «سبحان الذی اسرى بعبده لیلاً من المسجد الحرام.» (سوره اسراء، آیه ۱۸)

که مسلماً پیامبر (ص) از خانه ام هانی به معراج رفته است، یعنی از حرم، نه از مسجد الحرام.

ذیل همین آیه، نیز قرینه است بر این که مقصود از مسجدالحرام، تمامی حرم است: (وان خفتم عیله... ترس از تنگنای زندگی در صورتی است که مشرکان از آمدن به مکه نیز باز داشته شده باشند. وگرنه، ناروایی ورود به مسجدالحرام، با آمدن برای تجارت و بازرگانی به مکه، ناسازگاری ندارد.

اگر مقصود از مسجدالحرام در این آیه، حرم باشد و مشرکان از ورود به آن بازداشته شده باشند که مسجدالحرام هم جزء آن است، در این صورت، احتمال ویژه بودن حکم، به مراتب بیش تر است؛ زیرا برای منطقه حرم، احکام ویژه‌ای است که هیچ مکان مقدسی آن احکام را ندارد.

نکته دیگر اینکه ورود کافران به هر انگیزه‌ای که باشد، بی احترامی به مسجد است، سخن درستی نیست و قابل قبول نیست.

بنابراین، استدلال به این آیه بر ناروایی ورود کافران به همه مساجد، کامل نیست.

۲-۱-۲ روایات

از فقها تنها صاحب حدائق، دو روایت نقل می‌کند که مضمون هر دو یکی است:

امام موسی کاظم (ع) از پدران بزرگوارش نقل می‌کند: رسول خدا فرمود: یهودیان، مسیحیان و کودکان را از ورود به مساجد منع کنید وگرنه خداوند به صورت بوزینگان و خوکان شما را مسخ می‌کند.» (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۷، ص ۲۷۹)

در دعائم الاسلام نیز، به همین مضمون آمده است با افزودن کلمه (مجانینکم) بعد از (صبیانکم) این دو روایت هم، از نظر سند و هم از نظر دلالت ضعیف هستند.

و در هیچ کتاب فقهی مورد استناد واقع نشده‌اند.

و اما از نظر دلالت: در این دو روایت بچه مسلمان و نیز دیوانه مسلمان مطابق روایت دعائم، در کنار یهود و نصارا قرار گرفته است و از آن جا که ورود بچه مسلمان به مسجد، بی گمان حرام نیست، نهایت آن که کراهت خواهد داشت، این خود قرینه است بر این که جلوگیری از ورود یهود و نصارا به مسجد نیز، واجب نخواهد بود.

و شاید نقطه اشتراک این سه دسته در مکروه بودن ورودشان به مسجد، بی توجهی به مسائل شرعی و رعایت نکردن پاکیزگی باشد، در صورتی برای ورود بچه مسلمان، که عنوان قوی تر وجود نداشته باشد، مانند آگاه شدن از برنامه های اسلام، تعلیم و تعلم و یادگیری مسائل عبادی که در این صورت، ورود آنان مستحب نیز خواهد بود.

صاحب حدائق، بر این باور است که هر چند ورود دیوانه و بچه مسلمان به مسجد مکروه است، ولی این مانع آن نیست که ورود برای یهود و نصارا به مسجد، حرام باشد؛ زیرا نهایت یک لفظ در دو معنی به کار رفته است، معنای حقیقی و معنای مجازی و به کار رفتن یک کلمه در دو معنی، نه تنها بدون اشکال است که مواردی در اخبار و احادیث نیز وجود دارد: (همان)

نهی این جا، در حرام و مکروه بودن، هر دو به کار رفته است و به کار رفتن واژه ای هم در معنای حقیقی و هم مجازی، در اخبار ما فراوان است.

علاوه بر این، شخص پیامبر (ص) نصارا و یهود را از ورود به مسجد النبی باز نداشته است و شواهدی از عصر پیامبر (ص) و امامان معصوم بیان می کنیم که آنها در مسجد با یهود و نصارا و حتی از دین برگشتگان به گفت و گوی علمی پرداخته آند.

بنابراین، اشکال مهم این دو روایت، ضعف سند و دلالت آنهاست که همین دلیل عمل نکردن فقها به آن دو شده است.

روایت از نظر محتوا، اطلاق دارد: مسجد باید از نجاست دور نگه داشته شود، چه نجاست سرایت کننده باشد و چه نباشد.

به این اطلاق، کسی عمل نکرده است؛ زیرا مشهور فقهاء بر این عقیده اند که بردن چیز نجس به مسجد، که سبب آلوده شدن و بی احترامی به مسجد نشود، اشکالی ندارد و کافر، به فرض آن که نجس باشد، از آن گونه نجاست هایی است که سرایت کننده نیست و سبب آلوده شدن مسجد نمی شود.

و استدلال به این روایت، زمانی تمام خواهد بود که نجس بودن همه کافران امر قطعی و مسلم باشد و درحالی که چنین نیست.

و نجس بودن اهل کتاب از کافران مورد مناقشه و اشکال است .

سوّمین دلیلی که فقها بر منع ورود کافران به مساجد استناد کرده‌اند، اجماع است.

محقق حلّی می‌نویسد: «همه علما بر این عقیده اند که جایز نیست کافر وارد مسجد الحرام شود و همچنین سایر مساجد، به نظر فقیهان شیعه.» (حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۳۲)

صاحب جواهر در شرح آن می‌نویسد: «این تعبیر در تحریر و کنزالعرفان نیز آمده و مقصود از آن، جماعت امامیه است، چنانکه در مسالک تصریح به اجماع شده و در منتهی، به مذهب اهل بیت نسبت داده شده است»

مقصود آن است که این اجماع، با تعبیرهای گوناگونی در سخنان فقهاء آمده و تنها در مسالک، تصریح به اجماع شده است. «لایجوز دخول الذمی المسجد باجماع الامامیه» (العالمی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۸۰)

همه فقهای امامیه بر این نظرند که کافر ذمی روا نیست وارد مسجد شود.

توجه به چند نکته، نادرستی و بی پایه بودن اجماع را مشخص می‌کند:

۱. شیخ طوسی، نه در خلاف و نه در مبسوط، به اجماع تمسک نکرده است، با آن که روش ایشان، بخصوص در کتاب خلاف، بر این است که به خاطر مقابله با نظریات فقهای اهل تسنن، مانند آنان به اجماع تمسک می‌کند، از این روی، ادعای اجماع در خلاف زیاد دیده می‌شود و این سبب شده، جمعی از فقهاء به اجماع‌های خلاف، اعتبار زیادی نمی‌دهند و می‌گویند این‌ها اجماع‌های علی القاعده‌اند.

ولی در این مساله نامی از اجماع فقهای شیعه به میان نمی‌آورد.

۲. بسیاری از فقهای قبلی، این موضوع را مطرح نکرده‌اند، تا اظهار نظر کنند، بخصوص کسانی که روششان این بوده است که مسائل را همان گونه که از معصومان (ع) می‌گرفته‌اند، دست نخورده برای بقیه نقل کنند، مانند: شیخ صدوق در هدایه و مقنع، شیخ مفید در مقنعه، شیخ طوسی در نهاییه، و... اولین بار شیخ طوسی این موضوع را در کتاب‌های استدلالی خود مطرح کرد و دیگران به پیروی از ایشان، به اجمال و تفصیل به موضوع پرداخته‌اند. بنابر این، چگونه می‌توان ادعای اجماع کرد؟

۳. علامه مجلسی، منع ورود یهود و نصارا به مسجد را، به مشهور نسبت می‌دهد. (مجلسی، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۳۵۰)

علاوه بر این، به فرض وجود چنین اجماعی، مدرک آن معلوم است. و احتمال دارد که مدرک داشته باشد مسلم است که اعتباری نخواهد داشت.

محقق اردبیلی، پس از آن که ادعای اجماع امامیه را نقل می کند، می نویسد: «والمستند فی الجملة هو الآية.» (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۷، ص ۵۲۱)

ممکن است مقصود ایشان از این جمله، بی توجهی به اجماع باشد و یا اشاره کردن به این که اجماع مدرکی است و مدرک آن هم، همان آیه شریفه است.

۴-۱-۲ شهرت:

جمعی از فقها بر این عقیده اند که در صدر اسلام ناروایی ورود کافران به مساجد در میان مسلمانان صدر اسلام، مشهور بوده است.

علامه در تذکره، این شهرت را در ردیف ادله قرارداده و بر آن شاهی از تاریخ ذکر کرده است:

«ابوموسی با دفتر حسابرسی کارهایش بر عمر داخل می شود. عمر می گوید: نویسنده را بگو بیاید آن را بخواند. او می گوید: او به مسجد نمی آید. عمر می گوید: چرا؟ می گوید: چون مسیحی است. عمر ساکت می شود.» (علامه حلی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۴۴۵)

این نشان دهنده آن است که ناروایی ورود کافران به مسجد، در میان آنها مشهور بوده است.

همانند این گفتار را صاحب جواهر، با تمسک به این قضیه تاریخی دارد و آن را شاهی بر صدق مدعای خود می داند. (نجفی، بی تا، ج ۲۱، ص ۲۲۸)

۵-۱-۲ مقتضای اصل

خلاصه این که ورود مشرکان به مسجد الحرام، بلکه محدوده حرم نارواست، به نص آیه شریفه چه ما مشرک را نجس جسمی بدانیم، یا نجس فکری.

و اما ناروایی ورود غیرمشرکان به مسجد الحرام، مانند اهل کتاب و از دین برگشتگان، هر چند در گسترش حکم، چه از راه گسترش علت (نجس) و چه از راه گسترش موضوع (شرک) تردید شد، ولی وجود ادعای اجماعهایی که در برخی از کتب فقهی آمده، (گرچه این اجماعها نیز، ممکن است مدرکی باشند)، و نیز وجود فراوانی احکام خاص برای حرم و مسجد الحرام، انسان را بر این می دارد تا جانب احتیاط را بگیرد و به این قائل شود که ورود هر کافری به مسجد الحرام نارواست.

و اما نسبت به دیگر مساجد دلیل قانع کننده‌ای وجود نداشت و همین نبود دلیل، کافی است برای حکم به جواز ورود کافران به مساجد؛ چرا که جایز بودن ورود، مطابق با اصل است.

و نبود دلیل نسبت به سایر مساجد، دلیل برجواز خواهد بود؛ زیرا مقتضای اصل اولیه جواز ورود به مساجد است برای همگان، همانند دیگر اماکن، بخصوص آن‌که اگر هدف ورود عقلایی و شرع پسند باشد، مانند جست و جوی از حق و آشنایی با معارف اسلامی و یا تحقیق و بررسی در آثار و بناهای اسلامی.

۲- حجاب زنان جهانگرد

صنعت گردشگری از جمله مهمترین صنایع جهان رشد سریعی در توسعه اقتصادی جهان داشته است که کشور ما نیز با داشتن جاذبه های هنری، تاریخی، فرهنگی فراوان ظرفیت زیادی برای گردشگری دارد و سالانه می تواند تعداد زیادی از گردشگرانی کنجکاوی و تنوع طلبی انسان امروز و آسانی و راحتی رفت آمدها آنان را از جایی به جای دیگر می کشاند به سوی خود فرا خواند و حضور این جهانگردان در کشور ما می تواند فرصت خوبی برای انتقال پیام های اسلام به گوش جهانیان باشد و پیام انقلابمان را به کشورهای دیگر اما در میان مسائل مختلف گردشگری و عوامل آسیب زا به این صنعت برخی الزام گردشگران به رعایت حجاب اسلامی را علت نارضایتی و کاهش حجم ورود آنان و تاثیر منفی در صنعت گردشگری می داند و این یکی از چالش هایی است که در این صنعت مطرح گردیده و الزام گردشگران را به رعایت کوشش امری خارج از عرف و قانون دانسته اند و تا جایی که اجبار گردشگران را به پوشش امری ضد حقوق بشر خوانده اند (صدر، ۱۳۸۹، ص ۹)

در این بخش ابتدائاً این مساله را با توجه به مستندات فقهی و حقوق الزام بررسی می کنیم.

۱-۲- مستندات فقهی الزام پوشش

در این زمینه دو دسته روایات وجود دارند دسته اول روایاتی که در آن ها از پوشش کفار و محدوده ی آن بحث می شود که به تبع آن می توان مسئولیت دولت را در قبال کارکنان برداشت کرد و دسته ی دیگر روایاتی هستند که می توان مسئولیت دولت اسلامی را در صورت عدم وجود پوشش بررسی کرد.

۱-۱- قاعده ی مکلف بودن کافران به فروع دینی

مکلف بودن کفار به فروع دین یعنی کافران نیز مانند مسلمانان در مقابل احکام دینی تکلیف دارند برخی برای وجوب پوشش زنان کافر به این قاعده تمسک کرده اند (کلانتری، بی تا، ص ۱۰۳) و طبق این قاعده حکمت اسلامی را موظف به الزام گردشگران به رعایت حجاب کردند این قاعده از قواعد مشهور بین فقهاست که مستندات آن آیات و روایات می باشند.

که در این قسمت ادله این قاعده را بیان می کنیم از جمله مدارک این قاعده آیات زیر است:

«چه چیز شما را به جهنم کشانید؟ می گویند: ما از نمازگزاران نبودیم، و به درویشان طعام نمی دادیم، و با آنان که سخن باطل می گفتند هم آواز می شدیم، و روز قیامت را دروغ می انگاشتیم» (سوره مدثر، آیات ۴۲-۴۶)

و آیه «بگو که من هم مانند شما بشری هستم جز آنکه مرا وحی می رسد که پروردگار شما خدای یکتای بی همتاست، پس همه مستقیم به راه دین او شتایید و از او آمرزش طلبید. و وای به حال مشرکان» (سوره فصلت، آیه ۶)

مرحوم خوبی با رد تمسک به این آیات بر این عقیده است که ممکن است منظور از مصلین و مطمئنین زکات اشاره به عدم اختیار اسلام و تکذیب روز قیامت باشد در نتیجه آیه بر عذاب کافران به دلیل ترک این فروع دلالتی ندارد همچنین ایشان می گویند: سیره مسلمانان پی در پی بر این بوده که کفار در فروع دین مواخذه نمی شوند مگر اینکه دلیل خاصی در مورد واجب خاصی رسیده باشد (موسوی خویی، ۱۳۴۱ق، ص ۱۲۵)

البته مرحوم فاضل لنکرانی چنین برداشتی از آیه را خلاف ظاهر آیه دانسته زیرا تکذیب روز قیامت که در آیه بعد آمده به عنوان یکی از لوازم اسلام نیابردن و نشانه کفر، کافی دانسته است، بنابراین ذکر ترک نماز بر آیه به عنوان علت موجب برای واقع شدن در صغر اشاره به مطلب دیگری است که با تکلیف کفار به فروع سازگاری دارد در نتیجه استدلال به این آیات تام می باشد. (فاضل لنکرانی، ۱۴۰۷، ص ۳۲۵)

اما برخی گفته اند مهمترین دلیل بر این قاعده اطلاق ادله تکلیف است که در آن ها قید ایمان ذکر نشده است و ظاهر آیه دلالتی بر اختصاصی به مومنین ندارد. (همان)

به این نحوه از استدلال نیز اشکال وارد می شود که اکثر خطابات قرآنی در فروع به مومنین است، (خویی، همان، ص ۱۲۴)

که در جواب باید گفت خطاب به مومنین در این آیات به این دلیل است که مومنین مامور به اطاعت و انجام وظایف و تکالیف هستند و ما همین تعبیر مومنین را در باب اصول اعتقادی داریم در حالی که کافران با مومنین در اصول اعتقادی مشترک هستند زیرا مشخص است که کافر باید از کفر خود دست بردارد و به آنچه مومن ایمان آورده او نیز ایمان آورد. (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۵، ص ۳۲۴)

از دلیل دیگر قاعده جب هست که برگرفته از کلام پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) است. (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۷، ص ۴۴۸) نحوه ی استدلال به این قاعده این است که در روایت گفته شده اسلام ماقبل خود را از بین می برد یعنی اگر کافر قبل از اسلام آوردن کاری انجام داده یا سخنی گفته یا اعتقادی داشته که در اسلام آثار مضر یا جرم دارد با

مسلمان شدن این آثار نادیده گرفته می شود و نیازی به جبران کردن آن نمی باشد. (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۸)

از این قاعده یک قیاس استثنایی استفاده می شود به این صورت که اگر احکام فرعی شرعی اختصاص به مسلمانان و مومنین داشت لازمه اش این بود که قاعده جب فقط اختصاص به کفر و شرک داشته باشد در حالی که مورد قاعده جب احکام فرعی و شرعی است و اختصاص به کفر و شرک ندارد در نتیجه احکام و تکالیف فرعی شرعی اختصاص به مسلمانان ندارد و کافران را نیز شامل می شود.

این قاعده می خواهد بگوید تکالیفی را که شخص کافر در زمان کفر خود نخوانده و روزه هایی را که نگرفته انجام آن ها لازم نیست و احکام و تکالیف بین کفار و مسلمانان مشترک می باشد به همین دلیل فقها به این روایت در مورد اموری مثل ترک نماز و ترک روزه و امثال این ها استدلال کرده اند (لنکرانی، همان، ص ۳۳۰)

بر این قاعده ادعای اجماع نیز شده است (طباطبای حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۹، ص ۴۷). که این استناد صحیح نمی باشد؛ زیرا در این مساله نظر مخالف وجود دارد (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۸۲) و این اجماع مدرکی است و حجیت ندارد.

با توجه به دلایل ذکر شده، قاعده مکلف بودن کافران به فروع دین ثابت می شود. باید دانسته شود که محتوی قاعده عبارت است از اینکه کفار با مومنان در تکالیف انشایی و در مرحله بعث و انزجار مکلف می باشند، اما در مرحله منجزیت تکلیف مکلف به چیزی نمی باشند. زیرا منجزیت بر التفات و علم متوقف است. و تکلیف در بیشتر کفار به این مرحله نمی رسد؛ به علت غفلت آنان یا علم به خلاف، از جهت اینکه گمان می کنند عقیده اسلام باطل و عقیده آنان صحیح است. (لنکرانی، همان، ص ۳۳۷)

با این توضیح مفاد قاعده برداشت می شود که ملاک و مناط وجوب در کافر وجود دارد، هر چند که آنها فعلا متوجه آن نیستند. و منظور از این مکلف بودن و وجوب کفار، وجوب اصل حکم می باشد نه وجوب فعلی. (طباطبایی حکیم، همان، ج ۹، ص ۴۸)

بنابراین بر اساس آنچه گفته شد، بین دیدگاهی که از مکلف بودن غیرمسلمانان به فروع دفاع می کند با نظریه ای کسانی که معتقد به تکلیف کفار نیستند، جمع کرد. در نتیجه می توان گفت غیرمسلمانان اگر در مقام ثبوت به حجاب شرعی مکلف هستند ولی در مقام اثبات (منجز بودن تکلیف) مکلف نیستند. و بنابراین نمی توان آنان را ملزم به فروعات کرد.

با توجه به اطلاق ادله امر به معروف می توان اصل الزام کفار به حجاب شرعی را برداشت کرد و مستند ما آیاتی است که می فرماید: «...وَأَتُوا الزُّكُوفَ وَأَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عِقَابُ الْأُمُورِ» (سوره حج، آیه ۴۳)

و آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتِئِنُوا الصَّالَاةَ وَأَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (سوره انفال، آیه ۱۷)

و «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (سوره آل عمران، آیه ۱۰۴)

روایات زیادی نیز در این زمینه آمده است، از جمله حدیث پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) که فرمودند: خداوند متعال نسبت به مومن ضعیفی که دین ندارد، غضب می کند. سوال شد مومنی که دین ندارد چه کسی است؟ ایشان فرمودند: کسی که نهی از منکر نمی کند. (کلینی، بی تا، کافی، ج ۹، ص ۴۹۴). در روایت دیگری نیز از حضرت علی (علیه السلام) وارد شده «کسی که نهی از منکر را با قلب و زبان و عملش ترک کند مرده ای است بین زندگان». (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۱۸۰)

بنابراین آیات و روایات اطلاق دارند و اطلاق آن ها شامل مسلمان و غیرمسلمان می شود علاوه بر آن که در بعضی از آیات به طور صریح از امر و نهی پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) به کافران سخن گفته شده .

با توجه به این مطالب می توان کفار را به علت منکری مانند بی حجابی و هم به دلیل لزوم بازداشتن دیگران از ضرر رساندن به غیر، نهی از منکر کرد.

ملاکات احکام و مقتضات مکان و زمان

بعضی می پندارند از آن جایی که کفار در صدر اسلام به حجاب ملزم نمی شدند در نتیجه دولت اسلامی نیز نباید با آن ها برخورد کند و بنابراین رعایت حجاب بر کفار لازم نیست. (ایاضی، ۱۳۸۶، ص ۸)؛ ولی باید دانست که اولاً حجاب امری فطری است و اختصاص به مسلمین ندارد بلکه در تورات و انجیل و گفته های باقیمانده زرتشتیان آمده که حجاب را بر زنان لازم می دانستند و نگاه به نامحرم نیز حرام بوده است. و چه بسا که نسبت به امروزه سخت تر نیز بوده ولی متأسفانه امروزه کمتر تقید به حجاب دیده می شود.

در گذشته تصویری که از حضرت مریم نقاشی می شد با حجاب کامل بوده و صورتش را نیز به تصویر می کشیدند ولی در این زمان صورتش را باز و با آرایش نقاشی می کنند.

یهودیان در گذشته از رو پوش های بلند و روبند استفاده می کردند چون در کتاب مقدسشان تاکید فراوانی بر حجاب شده است.

تلمود هم در زمینه حجاب سخت گیری در احکام را اجرا می کردند چنانچه اگر زنی رفتار مفتضح داشته باشد همسرش حق دارد بدون پرداخت کتوبا(مهریه) او را طلاق دهد و زنانی که از اجرای قوانین دینی یهود سرپیچی می کنند مانند زنی که بدون پوشش سر در میان مردان ظاهر می شود این چنین زنانی ازدواجشان باطل و مبلغ کتوبا به آن ها داده نمی شود. (کهن، ۱۳۸۲، ص ۱۸۶)

« مسیحیت نه تنها احکام شریعت یهود را درباره حجاب زنان تغییر نداد، بلکه قوانین شدید آن را استمرار بخشید. در مورد سیره عملی زنان مسیحی، دائرة المعارف لاروس می گوید: دین مسیحی، برای زن، خمار را باقی نهاد؛ وقتی وارد اروپا شد، آن را نیکو شمرد. زن ها در کوچه و وقت نماز، خمار داشتند.

ثانیا : از آنجا که احکام در شریعت اسلام از مصالح و مفاسد واقعی تبعیت می کند، گاهی اوقات حکم با توجه به مقتضیات زمان و مکان تغییر می کند.

ثالثا: در مورد حکم وجوب پوشش که مستند آن آیات قرآن می باشد و مخاطب آیه ۳۱ نور و ۵۹ احزاب زنان مومن می باشند؛ اختلافی در بین فقها وجود ندارد در اینکه این حکم برای اهل زنان ثابت نیست.

نکته اصلی در اشکال مطرح شده این است که باید حکم بدون دخل و تصرف از یک زمان و مکان به زمان و مکان دیگری سرایت یابد؛ نکته قابل توجه به پاسخ به این اشکال این است که با توجه به اینکه وضعیت جامعه اسلامی از جهات مختلف با جامعه صدر اسلام متفاوت است از جمله این تفاوت ها تغییر پیدا کردن ماهیت پوشش به اینکه دارای ماهیت اقتصادی شده و این از رابطه ی تبدیل زن به موضوعی جنسی با منافع شرکت های بزرگ نساجی، لوازم آرایشی، صنایع فیلم و... قابل فهم است، همچنین حجاب ماهیتی فرهنگی داشته که قدرت های بزرگ با استفاده از آزادی، تسامح، نسبی گرایی که از آن به عنوان ابزار فشار غیر مستقیم بر سایر دولت ها استفاده می کند، علاوه بر این دارای ماهیت سیاسی نیز شده است، زیرا از یک طرف به عنوان نماد مسلمان ظلم ستیز در جهان مطرح و از سوی دیگر از ابزار بی حجابی برای منافع سیاسی و براندازی نظم در یک جامعه مورد استفاده قرا می گیرد. (غلامی، ۱۳۹۱، ص ۳۰۷)

بنابراین با توجه به اینکه حاکم اسلامی با برداشتی که از مقتضیات زمان و مکان و روح حاکم بر اهتمامات شارع در احکام، مصلحت را تشخیص می دهد و لازم است که بر طبق آن عمل کند و این حق مستند به قاعده مساله حفظ نظام است. (موسوی خویی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۹۷)

نتیجه: کفر، باز دارنده از ورود به مساجد نیست و غیر مسلمان نیز می‌تواند به مسجد وارد شود، ولی بدون شک، این بدان معنی نیست که در مسجد، بدون قاعده و برنامه به روی هر غیرمسلمان گشوده باشد.

مسجد، مکان عبادت، ارشاد و هدایت، تبلیغ و ترویج دین است. انجام هر کاری که با این شأن و مقام ناسازگاری داشته باشد، در مسجد جایز نیست، حتی برای مسلمان چه رسد به غیرمسلمان.

بنابراین، ورود غیرمسلمان به مسجد، در درجه اول باید انگیزه شرع پسند داشته باشد، مانند: آشنایی با معارف اسلامی، شنیدن سخن وحی و آشنایی با آداب و رسوم عبادی مسلمانان و... و یا دست کم انگیزه‌های عقلایی: مانند مشاهده، آثار و تمدن اسلامی برجای مانده در بناهای مساجد.

پس باید ورود به مسجد هدف دار باشد و هدف هم شرع پسند و عقلایی باشد با این همه، حفظ شؤون مسجد نیز لازم است. به این معنی که از نظر پوشش و چگونگی رفت و آمد و نگهداشت ادب و احترام، رفتارها باید به گونه‌ای باشد که بی احترامی به مسجد و هتک حرمت آن نشود که در این صورت، بی گمان جایز نخواهد بود.

و حکومت اسلامی می‌تواند بنا بر شرایط و مقتضیات مکان و زمان و در نظر گرفتن مصالح بی حجابی جرم محسوب کرده و تعزیر را برای کافران اعم از ذمی یا گردشگر اعمال نمایند.

۱. ابن سعد، طبقات الكبرى، بيروت: دار صادر، ج ۱.
۲. اردبیلی، احمد، مجمع الفائده والبرهان فی شرح ارشاد الازهان، چاپ اول، ج ۱، قم: نشر اسلامی، ۱۴۰۳ق، ص ۳۱۹.
۳. اردبیلی، احمد، ۱۴۰۳ق، مجمع الفائده والبرهان فی شرح ارشاد الازهان، چاپ اول، قم: نشر اسلامی، ج ۷.
۴. بحرانی، یوسف بن احمد، ۱۴۰۵ق، الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره، چاپ اول، قم: دفتر نشر اسلامی، ج ۷.
۵. حلی (فخرالمحققین)، محمد بن حسن، ۱۳۸۷، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، قم: نشر اسماعیلیان، ج ۱.
۶. حلی (محقق حلی)، نجم الدین جعفر بن حسن، ۱۴۰۸ق، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، چاپ دوم، قم: نشر اسماعیلیان، ج ۱.
۷. خوانساری، احمد بن یوسف، ۱۴۰۵ق، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، چاپ دوم، قم: موسسه اسماعیلیان، ج ۲.
۸. خویی، سید ابوالقاسم، ۱۴۱۸ق، التنقیح فی شرح العروه الوثقی، چاپ اول، قم: نشر لطفی.
۹. سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۴۱۵ق، الرسائل الاربع، قم: موسسه امام صادق (ع)، ج ۱.
۱۰. صدر، شادی، حقوق بشر آری یا نه، روزنامه یاس نو، ۱۳۸۹/۱۰/۹.
۱۱. طباطبایی حکیم، سید محسن، ۱۴۱۶ق، مستمسک العروه الوثقی، قم: موسسه دارالتفسیر، ج ۹.
۱۲. طباطبایی، سید علی، ۱۴۱۶ق، ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل، قم: موسسه آل البيت (ع)، ج ۱۲.
۱۳. طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۷۴، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم: دفتر نشر اسلامی، ج ۸.
۱۴. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۷ق، المبسوط فی فقه الإمامیه، چاپ سوم، ج ۲، تهران: مکتبه مرتضویه، ج ۲.
۱۵. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۷ق، تهذیب الاحکام، چاپ چهارم، تهران: اسلامی، ج ۶.
۱۶. عاملی، زین الدین بن علی، ۱۴۱۳ق، مسالک الافهام، چاپ اول، قم: نشر معارف اسلامی، ج ۳.

۱۷. عاملی، حسن بن یوسف، ۱۴۰۹ ق، تذکره الفقهاء، چاپ اول، قم: موسسه آل البيت، ج ۱.
۱۸. عراقی، اقا ضیاءالدين، ۱۴۱۴ق، شرح تبصره المتعلمين، چاپ اول، قم: مؤسسه نشر اسلامي، ج ۴.
۱۹. فاضل لنکرانی، محمد، ۱۴۲۵ق، القواعد الفقيه، چاپ دوم، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.
۲۰. -----، ۱۴۰۷ق، کتاب النکاح، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار(ع).
۲۱. فیض کاشانی، محسن، ۱۴۰۶ق، الوافی، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمومنین(ع)، ج ۲.
۲۲. قرائتی، محسن، ۱۳۸۹، تفسیر نور، چاپ چهارم، تهران: مرکز فرهنگی درسهای از قرآن، ج ۳.
۲۳. کلانتری، علی اکبر، فقه و پوشش بانوان، چاپ دوم، قم: نشر بوستان کتاب.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب، بی تا، کافی، ج ۹، قم: دارالحدیث.
۲۵. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ۱۴۱۰ق، چاپ اول، بیروت: مؤسسه طبع و النشر، ج ۴۴.
۲۶. مغنیه، محمد جواد، ۱۴۲۴ق، تفسیر کاشف، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ج ۴.
۲۷. مقدس اردبیلی، احمد، بی تا، مجمع الفائده و البرهان، قم، دفتر نشر اسلامي، ج ۷.
۲۸. موسوی بجنوردی، محمد حسن، ۱۳۷۷، القواعد الفقیهیه، قم: نشر الهادی، ج ۱.
۲۹. موسوی خمینی، روح الله، ۱۴۲۱ق، کتاب الطهاره، تهران: موسسه نشر آثار امام خمینی(ره)، ج ۱.
۳۰. -----، ۱۴۲۱ق، کتاب الطهاره، چاپ اول، تهران: موسسه نشر آثار امام خمینی(ره)، ج ۳.
۳۱. -----، ۱۴۱۰ق، المكاسب المحرمه، چاپ سوم، قم: موسسه اسماعیلیان، ج ۱.
۳۲. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، ۱۴۱۳ق، کتاب الزکاه، قم: نشر دارالعلم.
۳۳. نجفی، شیخ محمد حسن، ۱۳۶۲، جواهر الکلام، چاپ سوم، تهران: نشر اسلامیه، ج ۲۱.
۳۴. نجفی، محمد حسن، بی تا، جواهر الکلام، چاپ هفتم، بیروت: دارالاحیاء تراث العربی، ج ۲۱.
۳۵. نوری، حسین بن محمد، ۱۴۰۸ق، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: موسسه آل البيت(ع)، ج ۷.
۳۶. همدانی، آقا رضا، ۱۴۱۶ق، مصباح الفقیه، چاپ اول، قم: موسسه جعفریه، ج ۱.

Mosque,place of worship,guidance and hijab,propagation and promotion of religion.Doing anything that is incompatible with this position is not permissible in the mosque,even for the Muslim,let alone non-Muslims.

Therefore, the arrival of non-Muslims in the mosque should primarily have a religious-minded motive,or at least rational motives.

Therefore,the entrance to the mosque should be targeted and the purpose of the Shari'a is rational and rational,however,it is also necessary to preserve the mosque.This means that behaviors should be such that they do not respect the mosque and do not deserve it in terms of coverage and how to go and keep respect and respect,which in this case,of course,will not be permissible.

In the case of women entering the Islamic countries as tourists,they are also required to observe the laws and laws of the countries,and the Islamic government can be considered a crime according to the circumstances and conditions of the place and time And apply sanctity to unbelievers, whether they are dignitaries or tourists.

Keyword:Challenges,Tourism,Tourism, Islamic Countries,Tourism.